بررسی و تحلیل درونی نخستین قصیدهٔ ابوکبیر هُذَلی

دکتر سعید شیبانی

استادیار دانشگاه تربیت‌معلم تهران

(از ص ۱۳۹تا ۱۵۴)

چکیده:

ابوکبیر هذلی از شاعران عصر جاهلی بود و در زمان پیامبر(ص) به دین مبین اسلام گروید. آوازهٔ او به خاطر سرودن قصیده‌های چهارگانه، با مطلعی مشابه است. او در این قصاید از یک بحر عروضی، آن هم بحر کامل، بهره جسته است. محور اصلی این قصیده‌ها، انسان است. نگارنده در این مقاله سعی نموده است تنها قصیده اوّل را از درون، مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. در این قصیده، شاعر به گونه‌ای از عنصر زمان، بهره گرفته است که این عنصر، از یک عنصر فیزیکی به یک موضوع شعری، تغییر هویت داده است؛ یعنی عنصر زمان، عاطفه شاعر را چنان تحت تأثیر قرار داده است که در متن و محتوای شعر او به خوبی هویداست.

واژه‌های کلیدی: زمان، انسان، عاطفه، جوانی، سالخوردگی.

Archive of SID

www.SID.ir

مقدّمه:

عامر یا عویمر بن حلیس از قبیلهٔ بنی‌سعد (هُـذَیل) مـشهور بـه ابـوکبیر از شـاعران عـصر جاهلی بود و مادرِ شاعرِ مشهورِ جاهلی، «تأبط شـراً» را بـه همـسری گرفـت.(۱) وی در زمـان پیامبر به دین اسلام گروید. این شاعر، چهار قـصیدهٔ مـشهور از خـود بـه جـای گذاشـت کـه شایستهٔ بررسی و تحلیل می‌باشند. هر کس این قصاید را مورد غور و بررسیِ موشـکافانه قـرار دهد، پرسش‌هایی چون چگونگی ساختار این قصاید بر ذهـنش خطـور مـی‌نمایـد. لـذا بـر آن می‌شود تا از اسلوب این قصاید و قدرت آنها در ترسیم رؤیای شاعر، اندکی قلم فرسایی کنـد. گذشتگان با اشاره به این قصاید چهارگانه، بر این باور بودند که قصیده‌های دیگر این شـاعر از دیدگان، ناپیدا و گم‌گشته‌اند. ابن المعتز در کتاب خود یعنی طبقات الشعراء المحدثین(ابن المعتـز، ص۱۸۶) به قصیدهٔ حائیه او اشاره نموده و یک بیت از آن را بدین گونه آورده است:

ألا یـا حمـام الأیـک فرخـک حاضـر و غـــــصنک میـــــاد ففـــــیم تنـــــوح

آوازهٔ ابوکبیر هذلی به قصاید چهارگانه‌ای است که با مطلعی مشابه آغاز شده‌اند. گذشـتگان بدین‌سان به این مشابهت اشاره داشته‌اند؛ ابن قتیبة گفته است: «و له أربع قصائد أوّلُها کلّهُ شیءٌ واحد و لانعرف أحداً من الشعراء فعلَ ذلک».(ابن قتیبه، ص۴۴۶)

ابوالعلاء المعرّی با سرکوفت و سرزنش شاعر، این قصاید را اینگونه بـه بـاد انتقـاد گرفتـه است(ابوالعلاء، ص۱۵۹): «فهذا یدل علی ضیق عطنک بالقریض، فهلا ابتـدأت کـل قـصیدهٔ بفـن؟» «این به دلیل کوته‌بینی تو در سرودن شعر است؛ چرا هر قصیده‌ای را با شـکلی جداگانـه آغـاز ننمودی؟»

عوف بن محلم در مورد توان و قدرت شاعری و برتری شعر او گفته است: «کان فی هذیل أربعون شاعراً محسناً و کان ابوکبیر من أظهرهم و أقدرهم علی القول»(ابن معتز، ص۱۸۶)

مشابهت در مطلع قصاید ابوکبیرهذلی، چه بسا خود کلیدی باشد که بتواند درِ بستهٔ ساختارِ شعر او را بگشاید و جرأت تأویل و تفسیر را نیز در خوانندهٔ شعرش افزایش دهـد. او در ایـن قصاید، تنها از یک بحر عروضی، آن هم بحر کامل بهره برده است. گفتنی اسـت معمـولاً آغـاز قصاید در اشعار یک شاعر، با هم متفاوت است. اما این قـصاید چهارگانـه بـا شـیوه‌ای واحـد

Archive of SID

www.SID.ir

سروده شده است:

مطلع قصیده اوّل:

أزهيرُ هَلْ عَنْ شَيْبَةٍ مِن مَعْدِلِ أمْ لاسبيلَ إلى الشَّباب الأوّل

یقول: «هل عن شیبة من مَصْرِف أم لاسبیل إلی شبابی الذی مضی»

مطلع قصیدهٔ دوم:

أزهيرُ هَلْ عَنْ شَيْبَةٍ مِنْ مَقْصَرِ أمْ لاسبيلَ إلى الشَّباب المُدْبِرِ

مطلع قصیدهٔ سوم:

أزهيرُ هَلْ عَنْ شَيْبَةٍ مِنْ مَصْرِفِ أمْ لاخُلودَ لباذِلٍ متكلِّف

(الباذل: الذّی یبذُل مالَه. یقول ما له خلود).

مطلع قصیدهٔ چهارم:

أزهيرُ هَلْ عَنْ شَيْبَةٍ مِنْ مَعْكِم أمْ لاخُلودَ لباذِلٍ متكرِّم

(دیوان الهذلیین، صص۸۸، ۱۰۰، ۱۰۴و ۱۱۱)

«مَعْكِم: ای مَرْجع و یقال مضی فماعَكَمَ ای ما رجع».

این قصیده‌ها در تعداد ابیات با هم متفاوت هستند. تعداد ابیات قصیدهٔ اوّل ۴۸ بیت، قصیدهٔ دوم ۱۹ بیت، قصیدهٔ سوم ۲۴ بیت و قصیدهٔ چهارم ۱۵ بیت است. این تفاوت در تعداد بیت‌ها، می‌تواند پژواکی از روحیهٔ شاعر و تجربهٔ شعری او از آغاز تا پایان باشد. اما آنچه در این قصیده‌ها، اهمیت بیشتری دارد، شروع یکسان و مشابه مطلع آنها، همراه با پرسش‌های زیادی است که به ذهنِ خوانندهٔ شعرش می‌رسد. آیا شاعر در مطلع هر کدام از این قصیده‌ها، می‌خواهد یک اندیشه را تنها با یک وزن شعری، تکرار نماید؟ آیا شاعر با این کار، تکرار قالب‌ها و ساختارهای مشخصی را مدّنظر دارد؟ اگر ما به اشعار شاعران جاهلی، اندکی دقت نماییم، به‌راحتی درمی‌یابیم که مطلع آنها، گاهی با یاد اطلال و دمن، گاهی با غزل یا ذکر شراب و جوانی و قهرمانی و یا با یک مقدّمهٔ رؤیائی، آغاز شده است.[۲] ولی شروع قصیده‌های چهارگانهٔ ابوکبیر با مطلعی تا این حد مشابه، واقعاً جای تأمل و تفسیر دارد.

شاعر در این قصیده‌ها از زمان به گونه‌ای بهره گرفته که (زمان) از یک طرف از یک عنصر

Archive of SID

www.SID.ir

فیزیکی، به یک موضوع شعری تغییر هویت داده است و از طرف دیگر، بر عاطفهٔ شاعر، چنان تأثیر گذاشته که با رسوخ و نفوذ در بعد انسانی او، در متن شعرش تبلور یافته است. مسئلهٔ زمان در این قصائد، یک مسئلهٔ اساسی است. در بسیاری از مواقع، شاعرانِ عصر جاهلی، به وسیلهٔ عنصر زمان، از عواطف و احساسات خود، سخن گفته‌اند. پیوند میان انسان و احساسات و عواطف انسانی با زمان، کمتر از پیوند میان انسان و عواطف و احساسات انسانی با مکان نیست. اگر اطلال و دمن، نماد خرابی و ویرانی است، سخن گفتن از سپیدیِ مو که با گذر زمان صورت می‌پذیرد، نیز نماد سالخوردگی و مرگ است. شاعران عصر جاهلی با بهره‌گیری از اطلال و دمن، بین زمان و مکان، پیوند برقرار کرده بودند؛ این پیوند، همان پیوندی است که بین شاعر و گذشته بود و از وجود و هستی انسانی سخن می‌راند.(عبدالرحمن، ج۶، ص۱۹۶) شاعران عصر جاهلی همان‌گونه که بر اطلال، نوحه‌سرایی کردند، از جوانی، بسیار گفته و بر آن شدیداً گریسته‌اند. ابوکبیر هذلی از شیوهٔ معمول شاعران عصر خود، پا فراتر گذاشته و در قصاید خود از یک محور اساسی یعنی پیری و جوانی بهره برده؛ او با پنجه در پنجه انداختن پیری و جوانی، از راز خشکیدن درخت تنومند جوانی و کم‌سوییِ فانوس سالخوردگی و در نهایت، از سپردن جان به جان آفرین، سخن رانده است.

بررسی و تحلیل درونیِ نخستین قصیدهٔ ابوکبیر هُذَلی:

در مقدّمهٔ این قصیده آمده است:

۱ـ أزهیرُ هل عن شَیبةٍ مِن مَعْدِلِ أمْ لاسبیلَ إلی الشَّباب الأوّلِ

ای «زهیر» آیا می‌توان از پیری به عقب برگشت، یا اینکه راهی برای برگشت جوانی نیست؟

۲ـ أم لاسبیلَ إلی الشّبابِ و ذِکرُه أشهَی إلیّ من الرَّحیق السَّلْسَلِ

راهی برای بازگشت جوانی یافت نمی‌شود در حالی که یاد این دوران برای من، از شراب ناب و دلچسب، دل‌انگیزتر است.

۳ـ ذَهَبَ الشبابُ وفات منّی ما مَضَی و نضا زُهَیرُ کریهتی و تبطُّلی

Archive of SID

www.SID.ir

جوانی سپری شد و گذشته‌ام از دست رفت. ای «زهیر»، انگیزه و قدرتم رنگ باخت.

۴ـ و صَحَوتُ عَن ذکرِ الغوانی و انتهَی عُمُـــری و أنکـــرتُ الغَـــداةَ تقتُّلِـــی

(دیوان الهذلیین، ص۸۹)

(الغوانی: جمع غانیة و هی التی استغنت بجمالها عن الزینة؛ وانتهی عمری، یقول: بلغ عمری نهایته؛ تقتلی، ای تکسری و تغنجی).

جوهر و هستهٔ اسلوبی که این ابیات شعر را قوام و دوام می‌بخشد، «تکرار» است. ساختار این بیت‌ها، گویای آن است که شاعر به یک نقطه اتکاء که نتواند از آن پا فراتر گذارد، گرایش دارد و آن نقطهٔ اتکاء، تکرار اسم «زهیر»، «حرف *نداء*» استفهام «*هل، أم*» و «*لا سبیل*» و «*الشباب*» است. برای اینکه شاعر بتواند، احساسات و عواطف خود را ابراز نماید، این تکرار را در مقدّمهٔ قصیده آورده است. او با «نداء» قصیدهٔ خود را آغاز کرده است. این نداء، ندایی نیست که شاعر را از اسلوب شایع عرب خارج کند، بلکه شاعر بدین وسیله با یک ارزش و هنجار عاطفی و احساسی، شالودهٔ قصیدهٔ خود را بنیان گذاشته است. او با آوردن حرف ندا، احساس غربت و تنهایی خود را با قدرت به خواننده شعرش، منتقل نموده است. او در این ابیات، پشت سر هم، پرسش‌هایی را مطرح کرده تا اضطراب را در مخاطب ایجاد نماید. او از دست دادن جوانی را همطراز و برابر با، از دست دادن شراب ناب، قلمداد نموده و گفته است همانگونه که نوشیدن شراب ناب، شیدایی و سرمستی می‌آورد، جوانی و یاد آن نیز انسان را سرزنده و شاداب می‌گرداند. در ساختار این قصیده، ما شاهد حلقه‌های درهم‌تنیده‌ای از «نداء»، «استفهام» و «تکرار» هستیم. این حلقه‌های در هم تنیده، نه تنها از سطح کلمات، فراتر رفته، بلکه با جوهره و ساختار قصیده، ترکیب یافته است. بدین خاطر است که شاعر در این قصیده توانسته است، اخگر فروزان زندگی را که در جوانی رخ می‌نماید، با یاد مرگ، خاموش گرداند. معمولاً یک خبر یا یک داستانِ غم‌انگیز یا یک تراژدی، چون ابر بهاری، بارانی از «پرسش» و «ندا» را به دنبال خود دارد. او با آوردنِ استفهام و نداء، تضاد بین پیری (که به تبع آن دل‌آشوبی و اندوه می‌آید) و جوانی (که با خود، شادی و نشاط دارد) را به خوبی به تصویر کشیده است. او بسیار ماهرانه و با استادی، کلمه «شباب» را چندین بار تکرار نموده، در حالی که واژهٔ «شیب» را با

Archive of SID

www.SID.ir

کراهت و فقط یک بار آورده است. همهٔ ادوات نداء و استفهام، از بار تأثیریِ ویژه‌ای برخوردارند.(العبد، ص۶۹) تعریف این ادوات چنین است: «پژواکِ دلهره و اضطراب، کنکاش و جستجویِ جواب، التماس و فغان برای رهایی از عذاب». این ادوات در این ابیات، دست به دست هم دادند تا احساس غم‌آلود شاعر را که از ژرفای وجود او، می‌جوشد، چون رودی خروشان، جاری گردانند. «اگر ما از زاویه‌ای دیگر به تکرار استفهام، نگاه کنیم، درمی‌یابیم که انسان حتی در امور بدیهی و واضح، چون عدم برگشت دوران جوانی و عدم جاودانی بشر، به سادگی سر تسلیم فرود نمی‌آورد و تخم یأس و ناامیدی را در دل خود آبیاری نمی‌کند».(حسنی، صص۱۰۹ـ۱۰۸)

شاعر با عبارت «وفات منی ما مضی» می‌خواهد بگوید که جوانی، شادابی و امید، لحظه به لحظه، به غروب خود نزدیک می‌شود. امّا در عوض، پیری، اندوه و یأس، اندک‌اندک، می‌دمد. او بر این باور است که انسان با از دست دادن جوانی، هر چیز زیبای دیگری را نیز از دست خواهد داد. او گریه‌اش برای از دست دادن دوران جوانی نیست، بلکه او در باختن قمار زندگی می‌گرید. شاعر در واقع با گفتن «وانتهی عمری» پرچم سفید عجز و تسلیم را بر بالای سر خود، برافراشته است.

شاعر در آغاز این قصاید، با مخاطب قرار دادن «زهیر»، یک گفت‌وگوی یک طرفه را به انجام رسانده است. در این گفت‌وگو فقط صدای شاعر به گوش می‌رسد و «زهیر» دم بر نمی‌آورد و در واقع، مُهر سکوت، بر لب نهاده است. این گفتگو، همراه با دلشوره و دلواپسی است. شاعر می‌خواهد در اسرع وقت به حقیقت برسد، امّا منتظر جواب نمی‌ماند. بنابراین می‌شود نتیجه گرفت که «زهیر» وسیله‌ای است که شاعر می‌خواهد بدان وسیله، خوانندهٔ شعرش را به گرداب عذاب و غربت هدایت نماید. به ویژه اگر خواننده نداند که مخاطب شاعر، دختر اوست. خطابی که در آن گریه، نمود کند، غربت و تنهایی و بی‌کسی احساس می‌شود. این احساس غربت است که انسان را لاجرم وا می‌دارد، تا پلی ارتباطی بین خودو دیگران احداث نماید. چون انسان می‌خواهد زندگی کند. راستی چرا زهیر پاسخی نمی‌دهد؟ چون از دیدگاه شاعر، این پرسش‌ها بیهوده است و بیهودگی آن همچون زندگی است که می‌گذرد و گذشت آن از اختیار انسان بیرون است. واژهٔ «شیب» در این قصاید به یک

Archive of SID

www.SID.ir

دگرگونی و تحوّل ریشه‌ای و بنیادین اشاره دارد. این تغییر و تحوّل، گام‌هایش، سمت و سوی فنا و نیستی را گرفته و به سرعت به پیش می‌تازد. واژهٔ «شیب»، به خودی خود، واژگانی چون «تلخی»، «خاموشی شمع فروزان جوانی» و «تنهایی و غربت و بی‌کسی» را در گوش شنونده، زمزمه می‌کند. در عین حال، موی سپید، ناقوس مرگ را به آرامی می‌لرزاند. البته بدیهی است که انسان، پیوسته با عفریت مرگ در کشمکش است و مرگ، حق است و سرانجام، انسان یا هر موجود زنده را در کام خود می‌بلعد. لحظاتی که هم‌اکنون ما در آن به سر می‌بریم، پنجره‌ای است رو به جهان آخرت، که با مرکب راهوار مرگ، بدانجا باید رسید. دلهره و ترس از مرگ،عنصر اصلی و اساسی در تجربهٔ انسان با زمان است. این دلهره و دل‌آشوب، بر آن است که انسان را به زور از محیط انسانی، جدا کند و در دامان خلوت خود گرفتار نماید.(بروانه، ص۱۶۰) احساس عُزلت و غربت، شاعر را به خلوت خود می‌برد. امّا این خلوت، آرام و بی‌تحرک نیست بلکه پویاست و سمت و سوی گذشته را با یاد آن درمی‌نوردد. شاعر بعد از این احساسِ جوشانِ تلخ، فریاد «یازهیر» را سر می‌دهد و می‌گوید[۳]:

أزهیرُ إن یَشِب القَذالُ فإنّنی رُبَّ هَیْضَ مَرِسٍ لَفَفْتُ بَهْیَضَلِ

«ای زهیر هر چند موهای پشت سرم، سپید گردیده است، چه بسا که من ارتشی قوی و کارآمد را فرماندهی نمایم.»

فلَفَفْت بینهمُ هوادةٍ الاّ لسَفْکِ للدِّماء محلَّلِ

«من در جنگ بی‌امان، سپاه را فرماندهی می‌کنم و خون دشمنان را می‌ریزم.»

حتّی رأیتُ دماءَ هم تغشاهُم و یُفَلّ سَیفٌ بینهمْ لَمُ یَسْلَل

«تا جایی که به چشم خود ببینم، آنها در خون خودشان غوطه‌ور هستند و شمشیرشان در نیام آخته نشود».

این ابیات، سیمای پرفروغ و درخشانی را از گذشتهٔ شاعر در جلو دو دیدهٔ ما ترسیم نموده است و رشادت‌ها و قهرمانی‌های او را در جنگ با دشمنان و کشتن آنها به پردهٔ تصویر کشانده است. اما چه کند که او در حال حاضر، از ژرفای وجود، از چالش و کشمکش بین خود و پیری، رنجور است. لذا ضمن اینکه از بزرگی‌ها و قهرمانی‌های خود، سخن‌سرایی می‌کند،

Archive of SID

www.SID.ir

ترسیم چهرهٔ رنجور پیری و سیمایِ ضعف و ناتوانی مترتب بر آن را نیز به بوتهٔ فراموشی نمی‌سپرد و می‌سراید(۴):

أزهیر یصبحْ أبوک مقصّرا طفلاً یَنوء إذا مَشَی لِلکلکَلِ

«ای زهیر، پدر پیرت، با کمری خمیده، بسانِ کودکان، راه می‌رود.»

یهدی العمودُ له الطریقَ إذا هُم ظعنوا و یَعْمَدُ للطّریق الأسْهَلِ

«اگر قوم کوچ کنند، عصا او را راهنماست و از راهی ساده می‌آید.»

فلقد جمعتُ من الصّحابِ سَریَةً خُدْبا لِدات غیر وخشٍ سُخَّلِ

«من از میان دوستان و یاران بزرگوارِ دارای صفاتِ نیکو، جنگجویانِ شجاع و بی‌پروایی را گرد آوردم.»

سُجَراءُ نفسی غیرَ جمعِ أشابَةٍ حُشُداً و لاهُلْکِ المَفارِش عُزّلِ

«عصاره‌های وجودم، پاره‌های تنم، جگر گوشه‌هایم، بدون ادّعاء، از مادرانی عفیف و پاک‌دامن و وفادار به همسر هستند.»

شاعر در این مقطع از قصیده، صحنه‌ای نو و تازه را به نمایش گذاشته است. او در این صحنه، سیمای عجز و ناتوانی را با تصویری از نیرو و قدرت خود، در آمیخته است. او با عبارت «مقصّراً و طفلاً ینوء» با لحنی تمسخرآمیز و با تأکید بر سستی و ناتوانی خود در اثر پیری، بر عصا تکیه زده و راه آسان‌تر را برای رسیدن به مقصود برگزیده است. تمام این تصاویر، در این مقطع از قصیده، اعتراف به عجز و ناتوانی را به نمایش گذاشته است، لذا طبق عادت، شاعر به گذشته‌های خود سفر نموده و زندگی و جوانی را در رؤیای خود در چشم خواننده شعرش زنده کرده است. همانگونه که مشاهده می‌شود، ما در این بین گذشته و حال شاعر، تعارض می‌بینیم. شاعر در واقع با تکرار مقدّمه و مطلعی یکدست و هماهنگ، درصدد تکرار کلمات و مقاطع و اسمها نیست بلکه او می‌خواهد یک واکنش انسانی را در رویارویی با پیری و ناتوانی، تکرار نماید. همانگونه که مشاهده می‌شود، پیوستگی در این قصیده با تکرار اعمال شاعر در زمان گذشته، محقق شده است. شاعر در این قصیده، هر مقطعی را با «لقد» آغاز نموده است تا بدین وسیله، پرده‌ای از پرده‌های دل‌انگیز نمایش را با آب و تاب به تصویر

Archive of SID

www.SID.ir

کشد. او با پیش کشیدن حرفِ دوستان خود، ویژگی‌های آرمانی و ایده‌آلی، برای آنان بیان داشته است؛ مثلاً در مقطع زیر، مخاطرات و ماجراجویی‌های «تأبط شراً» را این‌گونه به تصویر کشیده است.(۵)

و لقد سَرَیتُ علی الظَّلام بمغشَمٍ جَلْدٍ من الفِتْیان غیر مُهَبَّلِ

«شبانگاه و در تاریکی شب، با جوانی بی‌پروا، شجاع و چابک طی طریق نمودم.»

و أذا رَمیتَ به الفجاجَ رأیتَه یَنْضُو مَخارِمَها هُویَّ الأجْدَلِ

«اگر به درون شکاف و راه منتهی به کوه، نگاهی افکنی، می‌بینی که او چون عقاب به سرعت، پوزهٔ کوه را در می‌نوردد و از کوه بالا می‌رود و به قلّهٔ آن می‌رسد.»

و إذا نَظَرتَ إلی أسرّةِ وَجْهِه بَرقتْ کَبَرْقِ العارضِ المتهلِّلِ

«اگر به خطوط چهره‌اش، گوشهٔ چشمی‌اندازی، می‌بینی که او چون برقی است که از ابر باران‌زا ساطع می‌شود.»

و اذا یَهُبُّ من المنام رأیتَه کرُتُوب کَعْبِ السّاقِ لیس بُزمَّلِ

«موقعی که از خواب برمی‌خیزد، اگر او را ببینی چون پاشنهٔ پا، محکم و استوار ایستاده است و ضعف و سستی در او راه ندارد.»

تکرار در این ابیات، گویای در هم تنیدگی و پیوند این ابیات با یکدیگر است،شاعر در این ابیات، قدرت و چالاکی «تأبط شراً» را به گونه‌ای به رخ کشیده است که بتواند با بدبختی‌ها و مشکلات روحی، روانی و جسمی دورانِ پیری، دست و پنجه نرم نماید. بدین خاطر در مقطعی نو با «لقد»، قهرمانی‌ها و شجاعت‌ها را اینگونه به نمایش گذاشته است:(۶)

وَ لَقَدْ شهدتُ الحَّی بعد رُقادِهِمْ تْفلَی جماجِمُهُم بکلّ مقلَّلِ

«مردان قبیله بعد از اینکه آرمیدند، جمجمه‌هایشان را بر روی ارتفاعات دیدم.»

حنّی رأیتُهم کأنّ سحابة صابتْ علیهم وَدْقُها لَم یُشْمَلِ

«آنان را بسان ابر باران‌زایی دیدم که وزش باد، آن را پراکنده نکرد.»

بیت‌های این قصیده، از چنان هماهنگی و ارتباط نزدیکی برخوردارند که هر مقطع جدید، تأکید و تأییدی است بر مقطع ماقبل آن. وانگهی همهٔ ابیات این قصیده، طرز تفکر و اندیشهٔ

Archive of SID

www.SID.ir

شاعر، برای رویارویی با پیری را با گریز از فعلی به فعلی و از فخری دیگر، در مقابل دیدگان خواننده، به خوبی و زیبایی، به تصویر کشیده است؛ او چنین می‌سراید:(۷)

لقَد رَبأتُ إذا الرجالُ تَواکلوا حَمَّ الظَّهیرة فی الیَفاعِ الأطوَلِ

«موقعی‌که مردان کمکی نکردند و بی‌اعتنایی نمودند، من با إعمال ریاست در پیمودن این تپّهٔ طولانی، بیشترین کمک را ارائه نمودم.»

فی رأس مُشرِفة القذالِ کأنّما أطْرُ السَّحاب بها بَیاضُ الْمجدَلِ

«روی تپّه، توده‌ای ابر، چون کاخی سفید، دیده می‌شود.»

و عَلَوْتُ مُرْتَبئا علی مَرْهوبةٍ حَصّاءَ لیس رقیبُها فی مَثْمِلِ

«من مراقبت و نگهبانی از قوم را بر دوش می‌کشیدم. از کوه خشک وحشتناکی، صعود نمودم که در آن مراقب و نگهبان را پناهگاهی نبود.»

شاعر در پرده‌ای دیگر از نمایش، قهرمانی‌ها و شجاعت‌های خود را در حماسه‌ای تازه و نو با دست و پنجه نرم کردن با یک ماده گرگ، این‌گونه به تصویر کشیده است:

أخرجتُ منها سِلْقةً مهزولةً عَجْفاءَ یَبرُقُ نابُها کالْمعوَلِ

«از آن، ماده گرگی لاغر و نحیف بیرون آوردم. دندان‌های این ماده گرگ، بسان نوک تیز کلنگ، برق می‌زد.»

فزجرتُها فتلفّتتْ إذْ رُعْتُها کتلفُّت الغضبانِ سُبَّ الأقْبَلِ

«آن ماده گرگ را ترساندم و از خود دور کردم. او چون مردی خشمگین که به او دشنام داده باشند، نگاه می‌کرد.»

شاعر قدرت و توان خود را در صبر و تحمل بدین‌گونه بیان کرده است:(۸)

وَ لَقَدْ صبرتُ علی السَّموم یَکُنَّنی قَردٌ علی اللّتَیْنِ غیرُ مرجَّلِ

«من در برابر باد سوزانی که بر من وزید، شکیبایی نمودم. موهای صاف، آراسته و شانه زده‌ام. به هم ریخت و مجعد و پیچیده گردید.»

صَدْیان أخذی الطَّرْفِ فی ملمومةٍ لون السحاب بها کلون الأعْبَلِ

Archive of SID

www.SID.ir

«با لبی تشنه و چشمانی بی‌رمق، روی توده‌ای از ابر، چون سنگ سپید.»

مستشعراً تحت الرِّداء وشاحَةً عضْبا غَموضَ الحَدِّ غيرَ مفلَّلِ

«در زیر لباسم، شمشیری تیز و برّنده...»

و مَعابِلاً صُلْعَ الظُّباتِ كأنّها جَمْرٌ بِمَسْهَكَةٍ تُشَبُّ لُمصْطِلی

«و سر نیزه‌هایی پهن و بلند همچون اخگری فروزان که در معرض وزرشِ تندبادی قرار گیرد و برق بزند، نهادم.»

سلاح، نماد جوانی و قدرت است. از این روست که شاعر در این مقطع از قصیده، دست به دامن آن شده است.

در مقطع پایانی قصیده، شاعر با بهره‌گیری از «واو» به معنای «رُبَّ»، به نوعی، مقطع‌های پیشین را با این مقطع، گره زده است:(۹)

و جليلةِ الأنسابِ ليس كَمِثلِها مِمّن تَمَتَّعُ قد أتَتْها أرْسُلی

«چه بسا زنی از اشراف و بزرگ‌زادگانِ بی‌همتا، نامه‌ها و پیغام‌های من به او رسید. آن زن از چه کسی بهره می‌گیرد؟»

ساهرتُ عنها الكالئين كلاهما حتّى التفَتُّ إلى السِّماك الأعزَلِ

«منتظر بودم تا این دو خوابیدند، سپس شبانگاه، آهنگ او نمودم.»

فَدَخلتُ بيتاً غير بيتِ سناخةٍ وازدَرتُ مُزْدارَ الكريم المعْوَلِ

«داخل خانه‌ای شدم که از آن بوی خوش، به مشام می‌رسید. و هر آن کسی را که بر انسان سخاوتمند و دست و دل باز، عیب‌جویی کند و او را سرکوفت زند، تحقیر نمودم.»

شاعر در این مقطع با یاد و مرور ماجرایی که با زنان داشته، با تعریفی از خود، افتخار به آن را به تصویر کشیده است. ولی از آنجایی که رنج پیری و ترس از مرگ بر او گران است، در بیان ماجرای خود با زنان، گزافه‌گویی کرده و بر شاخ و برگ آن بیش از حد افزوده است. البته این گونه تصویرها در اشعار شاعران دورهٔ جاهلی، به کرّات موج می‌زند.(۱۰)

شاعر در آخرین بیت از این قصیده، یاد و مرور اینگونه ماجراها و افتخارات را که ریشه در

Archive of SID

www.SID.ir

گذشتهٔ او دارد، نفی نموده است؛ یا به عبارت دیگر، خود را دربست، تسلیم حقیقت تلخ مرگ کرده است:

فإذا و ذلک لیس الاّ حِینَه و اذا مضی شیءٌ کأن لم یُفعَلِ

(دیوان الهذلیین، ص۱۰۰)

«هر کاری به وقت خودش خوب است و دلنشین. اگر مشمول گذر زمان شود، گویی که چنین خوشی و شادی نبوده است.»

بیت پایانیِ این قصیده، گویای آن است که غم و اندوه از هر سمت و سویی بر روح و روان شاعر، سایه افکنده است لذا وی فعالیت‌ها و چالاکی‌هایی را هم که در برههٔ جوانی، از خود بروز داده، فقط در زمان خودش با ارزش قلمداد نموده است و معتقد است که این افتخارات، هم‌اکنون خریداری ندارند.

در یک کلام، شاعر بر این باور است که پیری و دل‌آشوبی، سایهٔ شوم خود را بر جوانی و طراوت و سرزندگی، گسترانیده است. بنابراین، به سر بردن در پناهگاهِ زمان از دست رفته، فقط یک دلخوشیِ کودکانه است که هرگز برنمی‌گردد و نمی‌تواند بر حقیقت دردناک مرگ، مرهمی گذارد.

ابن رشیق می‌گوید: ابوکبیر این بیت از شعر خود را در واقع در هفت جا تکرار نموده است.(ابن رشیق،ج۲، ص۷۵) همانگونه که در ابتدا گفته شد، «تکرار»، در انتقال یک ارزش و هنجار عاطفی و احساسی که شالودهٔ این قصیده نیز براساس آن بنیان گذاشته شده است، تأثیرگذارترین عامل روحی و روانی محسوب می‌شود.

نتیجه:

۱ـ محور اصلی این قصیده، انسان است.

۲ـ شاعر با بهره‌گیری از عنصر فیزیکی زمان و پیوند آن با عاطفهٔ انسانی، سعی نموده، باورهای خود را به خوانندهٔ شعرش منتقل نماید.

۳ـ شاعر برای انتقال این باورها از حلقه‌های درهم تنیدهٔ «نداء»، «استفهام»، «تکرار» به

Archive of SID

www.SID.ir

خوبی استفاده کرده است.

۴ـ شاعر بر این اعتقاد است که پیوند میان انسان و عواطف و احساسات او با زمان، کمتر از پیوند میان انسان و عواطفش با مکان نیست.

۵ـ شاعر در این قصیده با گذر از شیوهٔ معمول شاعرانِ عصر خود، پیری و جوانی را پنجه در پنجهٔ هم انداخته و از راز خشکیدن درخت تنومند جوانی و کم‌سویی فانوس سالخوردگی و در نهایت، سپردن جان به جان آفرین، سخن رانده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱ـ ابن‌قتیبة، الشعر و الشعراء، تحقیق د. مفید قمیحة و مراجعة نعیم زوزور، دارالکتب العلمیة، بیروت، ط۲، ۱۹۸۵م.، ص۴۴۶؛ البغدادی: خزانة الأدب، تحقیق و شرح عبدالسلام هارون، الهیئة المصریة العامة للکتاب، القاهرة، ۱۹۷۷م. ۱۹۳/۸ـ۱۹۶و ۲۰۹؛ البکری: سمط اللآلی، تحقیق عبدالعزیز المیمنی، مطبعة لجنة التألیف و الترجمة و النشر، القاهرة، ۱۹۳۶م. ۳۸۷/۱ و ۷۲۲/۲؛ ابوالعلاء المعّری، رسالة الغفران، شرح و تحقیق د. علی شلق، دارالقلم، بیروت، ط۲، ۱۹۸۱م، ص۱۵۹ و ۱۶۰؛ ابن المعتز، طبقات الشعراء المحدثین، تحقیق عبدالستار احمد فرج، دارالمعارف، القاهرة، ط۴، ۱۹۸۱م. ص۱۸۶؛ ابن الأثیر، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، تحقیق محمّد ابراهیم البنا و آخرون، کتاب الشعب القاهرة، ۱۹۷۰م. ۶/۱: ابن حجر العسقلانی، الاصابة فی تمیز الصحابة، ۱۶۵/۴؛ أحمد کمال زکی، شعر الهذلیین فی العصرین الجاهلی و الاسلامی دارالکاتب للطاعة والنشر، القاهرة، ۱۹۶۹م. ص۱۷۷ و ۲۴۵؛ د. عبدالجواد الطیب: هذیل فی جاهلیتها و اسلامها، الدار العربیة للکتاب، لیبیا، تونس، ۱۹۸۲م.، ص۱۳۳؛ فؤاد سزکین، تاریخ التراث العربی، ترجمة د. محمود فهمی حجازی مراجعة د. عرفة مصطفی و د.سعید عبدالرحیم، جامعة الامام محمّد بن سعود، السعودیة، ۱۹۸۳م، ۲۴۸/۲، ۲۵۰؛ بلاشیر، تاریخ الأدب العربی، ترجمة د. ابراهیم الکیلانی، دار الفکر العربی، دمشق، ط۲، ۱۹۸۴م. ص۳۱۰؛ فروخ، عمر، تاریخ‌الادب العربی، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۴م. ۱۰۸/۱.

۲- د. یوسف خلیف، دراسات فی الشعر الجاهلی، مکتبة غریب القاهرة، ۱۹۸۱م ص۱۴۷ و ۱۶۹؛ د. فاطمة محجوب، الزمن فی الشعر العربی، الشباب و المشیب، دارالمعارف، القاهرة، ۱۹۸۰ م ص ۳۴ و ۷۹؛ د. حسام‌الدین الالوسی، الزمان فی الفکر الدینی و الفلسفی القدیم، المؤسسة العربیة للدراسات و النشر، بیروت، ۱۹۸۰م.، ص۷۱.

۳ـ دیوان الهذلیین، القسم الثانی، مطبعة دارالمصریة، القاهرة، ۱۹۴۵م.، ص۸۹. القذال: هو ما بین الأذنین و القفا= پشت سر. الهیضل و الهیضلة واحد و هم الجماعة من الناس یُغْزِی بهم. = ارتش بزرگ، گروه مسلّح. مَرِس: ذو مراسة و شدّة. أراد بالمراسة هنا شدّة المعالجة فی الحرب = رتق و فتق امور جنگ. لففت بینهم: کنت رئیساً علیهم = آنها را فرمانروایی نمودم. حرب بلاهوادة = جنگ بی‌أمان.

Archive of SID

www.SID.ir

۴ـ دیوان الهذلیین، القسم الثانی، مطبعة دارالمصریة، القاهرة، ۱۹۴۵م.، ص۸۹. الکلکل: الصدر و جمعه کلاکل= سینه. العمود: العصا التی یتوکّأ علیها = چوبدستی. الألین: الأسهل= آسان‌تر. ظعنوا: شخصوا= کوچ کردند. سَرِیّة = هنگ،دسته، گروهان. الأخذب: الأهوج خدبا، و هم الذین یرکبون رءوسهم لایردّهم شیء= افراد بی‌پروا و از جان گذشته. الوخش: النذل من کل شیء و یقال وحشُ المتاع= رذل، اوباش. السُّخُّل: الضِّعاف و اذا ضعف حمل النخلة قیل: قد سَخَّلتْ= بی بر شد. السجراء: الاصفیاء. سجراء نفسی = عصاره وجودم پاره تنم. حُشُداً: ای لایدعون عند انفسهم شیئاً من الجهد و النصرة و المال و یقال للواحد حَشِد بفتح اوّله و کسر ثانیه و حاشد = بی‌ادّعا. العزّل بالتشدید: الذین لاسلاح معهم، فهم یعتزلون الحرب. لاهلک المفارش لیست امهاتهم امهات سوء = مادران عفیف و پاکدامن.

۵ـ دیوان الهذلیین، القسم الثانی، مطبعة دارالمصریة، القاهرة، ۱۹۴۵ک.، ص۹۲. المِغْشَم: الذین یخشم الناسَ و یظلمُهم = ظالم، شجاع و بی‌پروا. المُهَبَّل: الکثیر اللحم = چاق، فربه.

۶ـ دیوان الهذلیین، القسم الثانی، مطبعة دارالمصریة، القاهرة، ۱۹۴۵م.، الفجاج: الطریق و الواحد فَجّ. و یَنْضُو: یقطع و یجوز. المَخارم: أنوف الجبال و الواحد منها مَخرِم و الأجدال: الصَّقْر. أسِرّته: طرائفه و العارض، هو الذی یجیء مُعارضا فی السماء. و المتهلِّل: المُمطِر: هبَّ من نومه: استیقّظ من نومه. الرتوب: الانتصاب. الزُّمّل: الضعیف.

۷ـ دیوان الهذلیین، القسم الثانی، مطبعة دارالمصریة، القاهرة، ۱۹۴۵م.، ص۹۵۰ بعد رُقادهم، قال: کأنّهم بُیِّتوا و تفلّی: تُعلَی. بکلّ مقلّل بکلّ سیف جُعلت له قُلّة و هی القبیعة. صابت تَصُوب تنحدر کما ینحدر المطر. و قوله: لَم یُشمَل أی لم تُصبْه الریح الشمال و ذاک أن الشمال اذا أصابته انقشع.

۸ـ دیوان الهذلیین، القسم الثانی، مطبعة دارالمصریة، القاهرة، ۱۹۴۵م.، ص۹۶. ربأت، یقول: کنت ربیئة لهم. الربیئة: الحارس، الرقیب. و حَمُّ الظهیرة: معظمُها. المجْدَل: القَصْر و المَجادِل للجمع. مَرهوبة: یُرهَبُ أن یُرقَی فیها. حَصاء: لیس فیها نبات. مَثمِل: ملجأ. سلقة: ذئبة و الذکر سِلْق. عجفاء: مهزولة و قوله کالمعول، یریده حدیدةَ الناب کأنّ بابها طَرَفْ معوَل. الأقبل: من القبل بفتحین و هو فی العین سوادها علی الأنف و قیل هو مثل الحول بالتحریک ایضاً.

۹ـ دیوان الهذلیین، القسم الثانی، مطبعة دارالمصریة، القاهرة، ۱۹۴۵م.، صص۹۸ و ۹۹. قَرِد یعنی شعره یقول قَرِد من طول ما ترکتهُ لم أدهُنْه و لم أغسِلْه. الأخذی: الذی فی طرفه استرخاء من عطش = کسی که از شدت تشنگی چشمانش بی‌رمق شده است. و الأعبل: المکان الذی فیه حجارةٌ کثیرة بیض. و قوله: فی مملومة یعنی هَضبةً مدوَّرةً قد لُمَّ بعضُها إلی بعض. العَضب: القاطع و الغموض: الرسوب اذا مَسَّ الضریبةَ غَمُضَ مَکانُه. معابل: سهام عِراض النِّصال و قوله: صُلْع الظبات یقول تَبرُق، لیس علیها صَدَأ. بمسهکة: بموضع شدید الرِّیح. تُشَبُّ توقَد. التمتع: حسن الغذاء والتّنعیم. جلیلة الانسان: یرید امرأة سریةَ الأنساب لیس مثلها. بیت سناخة: بیت دباغ و سمان. المُعوِل: المُدلُّ علیه.

۱۰ـ ر.ک دیوان امری القیس، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم، دارالمعارف القاهرة، صص۳۵ و ۸۶. دیوان طرفة بن العبد،تحقیق درية الخطیب و الطفی الصقال، منشورات مجمع العربیه، دمشق، ۱۹۷۵م.، صص ۳۲ و ۳۴.

Archive of SID

www.SID.ir

منابع:

۱ـ ابن الأثیر، عزالدین بن الأثیر الجزری، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، تحقیق و تعلیق محمّد ابراهیم البنا، محمّد أحمد عاشور و محمود عبدالوهاب فاید، کتاب الشعب، القاهرة، ۱۹۷۳ـ۱۹۷۰م.

۲ـ الألوسی، حسام‌الدین، الزمان فی الفکر الفلسفی والدینی، المؤسسة العربیة للدراسات و النشر، بیروت، ۱۹۸۰م.

۳ـ ابن رشیق، ابوعلی الحسن، العمدة فی صناعة الشعر و نقده، تحقیق محی‌الدین عبدالحمید، دارالجیل، بیروت، بی‌تا.

۴ـ ابن‌قتیبة، ابومحمّد عبدالله بن مسلم، الشعر و الشعراء، تحقیق مفید قمیحة مراجعة زرزور، الطبعة الثانیة، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۸۵م.

۵ـ ابن المعتز، عبدالله، طبقات الشعراء المحدثین، تحقیق عبدالستار أحمد فراج، الطبعة الرابعة، دارالمعارف، القاهرة، ۱۹۸۱م.

۶ـ البغدادی، عبدالقادر بن عمر، خزانة الأدب و لب لباب لسان العرب، تحقیق عبدالسلام محمّد هارون، الهیئة المصریة العامة للکتاب، القاهرة، ۱۹۷۹م.

۷ـ البکری، ابوعبیدالقاسم بن سلام، سمط اللآلی، تحقیق عبدالعزیز المیمنی، مطبعة لجنة التألیف و الترجمة و النشر، القاهرة، ۱۹۶۳م.

۸ـ الطیب، عبدالجواد، هذیل فی جاهلیتها و اسلامها، الدار العربیة للکتاب، لیبیا ـ تونس، ۱۹۸۳م.

۹ـ العبد، محمّد، اللغة و الابداع الأدبی، الطبعة الاولی، دارالفکر للدراسات و النشر و التوزیع، القاهرة، ۱۹۸۹م.

۱۰ـ المعرّی، أبوالعلاء أحمد بن سلیمان، رسالة الغفران، شرح و تحقیق علی شلق، الطبعة الثانیة، دارالقلم، بیروت، ۱۹۸۱م.

۱۱ـ امرؤالقیس، دیوان امرؤ، القیس، تحقیق محمّد أبوالفضل ابراهیم، الطبعة الرابعة، دارالمعارف، القاهرة، ۱۹۸۴م.

۱۲ـ بلاشیر، ریجیس، تاریخ الأدب العربی، ترجمهٔ ابراهیم الکیلانی، الطبعة الثانیة، دالفکر العربی، دمشق، ۱۹۸۱م.

۱۳ـ بروانة، فالتر «الوجودیة فی الجاهلیة»، مجلة المعرفة السوریة، العدد الرابع، السنة الثانیة، ۱۹۶۳م.

۱۴ـ حسنی، عبدالجلیل یوسف، الانسان و الزمان فی الشعر الجاهلی، مکتبة النهضة المصریة، القاهرة، ۱۹۸۸م.

۱۵ـ خلیف، یوسف، دراسات فی الشعر الجاهلی، مکتبة غریب، القاهرة، ۱۹۸۱م.

۱۶ـ دیوان الهذلیین، مطبعة دارالکتب المصریة، القاهرة، ۱۹۴۵م.

Archive of SID

www.SID.ir

۱۷ـ زکی، أحمد کمال، شعر الهذلیین فی العصرین الجاهلی و الاسلامی، دارالکتاب للطباعة و النشر، القاهرة، ۱۹۶۹م.

۱۸ـ سزکین، فؤاد، تاریخ التراث العربی، ترجمة محمود فهی حجازی مراجعة عرفة مصطفی و سعید عبدالرحیم، جامعة الامام محمّد بن سعود، السعودیة، ۱۹۸۳م.

۱۹ـ طرفة بن العبد، دیوان طرفة بن العبد، تحقیق درية الخطیب و لطفی والصقال، منشورات مجمع اللغة العربیة بدمشق، ۱۹۷۵م.

۲۰ـ عبدالرحمن، نصرت، الصورة الفنیة فی الشعر الجاهلی، مکتبة الأقصی، عمان، ۱۹۷۶م.

۲۱ـ عطوان حسین، مقدمة القصیدة العربیة فی العصر الجاهلی، دارالمعارف، القاهرة، ۱۹۷۰م.

۲۲ـ فروخ، عمر، تاریخ الأدب العربی، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۴م.

Archive of SID

www.SID.ir